

سخن روز

بی ثباتی سازمانی-رامین کامران

یکی از پدیده‌هایی که در اپوزیسیون ایران شاهدش هستیم، مسئله بی ثباتی سازمانی است. تا آنجا که به گروه‌های قدیمی نظیر جبهه ملی یا حزب توده یا چریکها فرضاً مربوط میشود، این بی ثباتی خود را به صورت از هم پاشیدگی، انشعاب و کلاً تعدد نشان میدهد. گروه‌های جدید که اصولاً چندان نمیپایند و بعد از تشکیل، در فرجه‌ای کوتاه، پراکنده میگردند. ولی یک گروه هست که قدیمی بودنش باید مختصری در آن ثبات ایجاد کند، اما نوع فعل و انفعالاتی که در آن مشاهده می‌گردد، غیر عادیست و یه گروه‌های نوپا شبیهش میسازد: گروه پهلوی طلبان.

نگاهی به سیر جابجایی گروه‌های پهلوی طلب، تصویر روشنی پیش چشممان خواهد نشاند. اول حزب مشروطه بود، بعد نوبت شورای ملی شد، بعد از آن فرشگرد سرش را بیرون آورد و حالا هم ققنوس آواز سر داده است. این رفتن و آمدن از بهر چه؟ اگر بنا بر کار جدی باشد و با آدمهای جدی که باید یک سازمان درست کرد و همان را در طول زمان رشد داد و تحکیم کرد. پس چرا نشد؟

شاید بتوان گفت که حزب مشروطه از ابتدا، برای وارث تاج و تخت، مشکل‌آفرین‌ترین گروه بود. به این دلیل که تشکیلش با زحمات اشخاصی ممکن شد که به طور مستقل میکوشیدند تا دستگاہی بر پا کنند و در این زمینه، چندان منتظر رهنمودهای ملوکانه نبودند. داریوش همایون که در آن حزب نقش اساسی داشت و ردش را هم با وارد کردن مضامین لیبرال در آن باقی گذاشت، هوشمندترین مشاور سیاسی بود که رضا پهلوی میتوانست به وی تکیه کند. ولی همین استقلال نسبی حزب مشروطه، امری که همایون با آگاهی تمام کوشش در حفظ آن داشت، بود که شاهزاده را به آن بی مهر کرد. در نهایت هم داستان تمامیت ارضی که باز همایون اهم می‌شمرد، صیغه طلاق را جاری کرد.

شورای ملی که با اولین انتخاباتش بی آبرو شد و فرشگرد هم که زبانه کشید و خاموش گشت و ققنوس هم دیر یا زود به باقی خواهد پیوست. رد اصلی که از این گروه‌های یکبار مصرف بر جا مانده است، چهره‌های شاخص آنهاست که از میان چند ده یا صد نفر اولیه سر برآورده‌اند و در رسانه‌ها خودی نشان داده‌اند. عمر سیاسی این بازماندگان کشتی‌های غرق شده، بیش از خود گروه بوده، البته بدون اینکه بتوانند استقلال شخصیتی پیدا کنند و کاری صورت بدهند.

همان عاملی که پهلوی را از حزب اصلی طرفدارش دور کرد، در مورد گروه‌های دیگر هم عمل کرده، منتها با سرعتی بیشتر. دینامیسم این جایگزینی، در درجه اول از سیاست آمریکا متأثر است و از امیدی که برخی بدان بسته‌اند تا با یاری آن به جایی برسند. ولی، از این گذشته، در بین اعضای این گروه‌های جدید، پیوند به سلطنت، آن سابقه و

استحکام قبلی ها را ندارد. آنها پهلوی دیده بودند و اینها از پهلوی فقط رضا را دیده اند. پیوندشان همانقدر سطحی است که سست و پس از چندی، اگر به آنچه که میخواستند، نرسیدند، بار سفر خواهند بست تا بخت خود را در جای دیگر بیازمایند، یا اینکه مستقیم برگردند بر سر کار و زندگی خود. کار سیاسی برای اینها فرصتی است برای ترقی، حاصل شد، چه بهتر، در حد انتظار نبود، باید امید برید و رفت جای دیگر، شرکت هواپیمایی، خرید و فروش مستغلات، خدمات کامپیوتری، یا...

اینکه رضا پهلوی به هیچوجه نمیخواهد خود را در جایی درگیر بکند و بخصوص برای خود مشاور و حتی پیروی بترشد که توقع داشته باشند به سخنان و عقایدشان توجه شود، بسیار روشن است. میاید، تأییدی میدهد و میرود. به صراحت هم میگوید بیش از این از من توقعی نداشته باشید. خودتان کار ها را بکنید، من در نهایت برای ایفای نقش ریاست جمهور یا سلطنت آماده هستم. او به هیچوجه نمیخواهد دارای سیاسی خود را که ارث برده است، در جایی سرمایه گذاری بکند و به خطر بیاندازد - البته خطر نکردن باخت ندارد، ولی برد هم ندارد. از اینها گذشته، درگیر کار رهبری یا حتی اداره این و آن گروه نشدن، با ادعای پادشاهی مشروطه نیز هماهنگ است و دستاویز خوبی برای طفره زدن از قبول هر مسئولیت.

ولی آخرین و نه کمترین عامل که ناکامی پهلوی طلبان در سازماندهی را رقم زده است، نداشتن فرهنگ تجمع و تصمیمگیری متکی به خود است. وقتی دنبال استبداد میروید، نمیتوانید همزمان از مزایای دموکراسی هم که در اصل و اساس، روشی درست برای تصمیمگیری مستقل جمعیت، بهره مند گردید. مشکل چاره ندارد و بس.

۴ مارس ۲۰۱۹

این مقاله برای سایت (iranliberal.com) نوشته شده است و نقل آن با ذکر مأخذ آزاد است

rkamrane@yahoo.com

به تلگرام ایران لیبرال بپیوندید

https://t.me/iran_liberal

